

پیش‌خوانی

حاشیه‌ای بر انتشار سخنرانی تاریخی حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدتقی فلسفی در شب عاشورای سال ۱۳۴۲

چند و چون یک «استیضاح در حضور ملت»

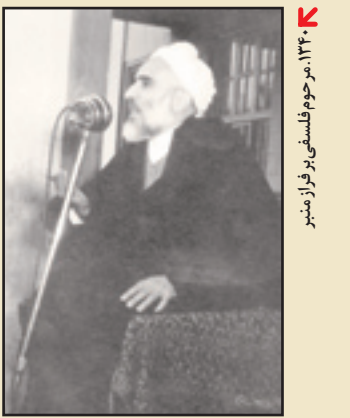
■ **شاهد توحیدی**



شبانه‌روز در فروردین سال ۱۳۴۰، ماهی ماهی با او جگ سرد میان دو ابر قدرت امریکا و شوروی بود. امریکایی‌ها در یافته بودند برپایی نظام‌های دیکتاتوری

در کشورهای تحت سلطه آنان زمینه مناسبی را برای ظهور نهضت‌های کمونیستی و چپ‌گرای متمایل به شوروی ایجاد می‌کند. بنابراین در صدد انجام نمایشی از اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در این کشورها برآمدند. این اصلاحات به‌طور هم‌زمان در کشورهای ایران، آرژانتین و داکتر علی امینی از چهره‌های نزدیک به امریکایی‌ها به نخست‌وزیری رسید. او به‌عنوان اولین گام اجرای اصلاحات ارضی را دنبال کرد.

اما بروز دو حادثه مهم در این سال‌ها روند اتفاقات را به گونه دیگری رقم زد؛ از سویی با درگذشت آیت‌الله بروجردی در فروردین سال ۱۳۴۰ شهادت‌احسان کرد تنها مانع جدی انجام اصلاحات امریکایی رفع شده است و حوزه علمیه قم دیگر مرجع صاحب نفوذ و مقتدری نخواهد داشت. از سوی دیگر شاه با برکناری امینی و انتصاب یکی از نزدیکان خود، یعنی اسدالله‌علم بانخست‌وزیری تلاش کرد تاخود شخصا رهبری اجرای اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها را به عهده بگیرد و حمایت آنان را برای ادامه حکومت خود به دست آورد. به همین دلیل کابینه علم در مدت کوتاهی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و پس از رفراندوم اصول شش‌گانه شاه و ملت را در دستور کار قرار داد. اما امام خمینی (ره) که در ریافته بود مبارزه با رژیم تنها به پشتوانه مرجعیت و روحانیت ممکن



۱۳۴۰، مرحوم فلسفی در ترازوی سنج

است و می‌دانست سکوت حوزه پس از درگذشت آیت‌الله‌العلّمی بروجردی به انزوای کامل مرجعیت در صحنه سیاسی و اجتماعی می‌انجامد. از ابتدا تصمیم به مخالفت جدی با طرح‌های دولت علم گرفت و با صدور بیانیه‌های متعدد و ایجاد اتحاد میان مراجع علیه اقدامات دولت، علم را در پیشبرد بسیاری از برنامه‌های خود ناکام گذاشت. رژیم شاه در آن زمان خود را در اوج اقتدار می‌دید، لذا با این مخالفت‌ها که دامنه آن به تظاهرات و تحصن مردمی هم کشیده شده بود به سختی برخورد کرد. تا مهر سال ۱۳۴۱ تا خرداد سال ۱۳۴۲ ایران شاهد مخالفت‌های گسترده مردم به رهبری مراجع و در مقابل سرکوب و ارتعاب دولت بود. از جمله این درگیری‌ها می‌توان به مضروب شدن بازاربانان تهران در دوم بهمن سال ۱۳۴۱ و بازار قم و دستگیری مردم در سوم بهمن سال ۱۳۴۱ و مهم‌تر از همه کشتار قیضیه در فروردین سال ۱۳۴۲ اشاره کرد. در پی این اقدامات منابر روضه در محرم سال ۱۳۴۲ (خرداد سال ۱۳۴۲) رنگ و بوی سیاسی گرفت و علما سخنرانی‌های خود را به محکومیت و تقیح اقدامات دولت و شاه اختصاص دادند.

یکی از تأثیرگذارترین سخنرانی‌های محرم، سخنرانی شب عاشورای مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی، خطیب مشهور بود که در مسجد شیخ عبدالحسین در بازار تهران ایراد شد. ایشان در سخنان خود دولت علم را در ۱۰ ماده استیضاح و از این دولت به‌شدت انتقاد کرد. این سخنرانی در جمع هزاران نفر از مردم ایراد شد و در پی آن روز روز بعد مأموران رژیم شاه آقای فلسفی را دستگیر و روانه زندان کردند.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی با هدف آشنایی بیشتر نسل جوان کشورمان با این دوره از نهضت امام خمینی ونیز مکاتب مبارزاتی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی، به‌بازنشر این سخنرانی در قالب یک جزوه اهتمام ورزیده و آن را مجدداًدر اختیار تاریخ پژوهان تاریخ انقلاب ونیز عموم علاقه‌مندان قرار داده است. امید آنکه بازنشر این اثر تاریخی، همگان به ویژه جوانان پژوهنده را با فرآیزی از تاریخچه نهضت آشنا سازد.

■ **شهریار بهبهانی**

به‌اذعان موافقان و مخالفان، آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی از مؤسسان مشروطیت ایران به شمار می‌رود. غیر از اذعان بدین مهم، **داوری‌ها در باره زمانه و کارنامه او پس متفاد و متفاوت است**. با این همه مقالی که پیش رو دار بد – و توسط **نواده محترم وی** به تحریر آمده است – به **رخدادی مهم در تاریخ مشروطیت اشاره دارد و آن ترور «سید» است**. از قضای روزگار، **این واقعه مهم، کمتر در کانون توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفته و درباره آن تحلیل شده است**. نوشتاری که پیش رو دار بد، به سهم خود در پی رفع این نقیصه بوده است.

■ ■ ■

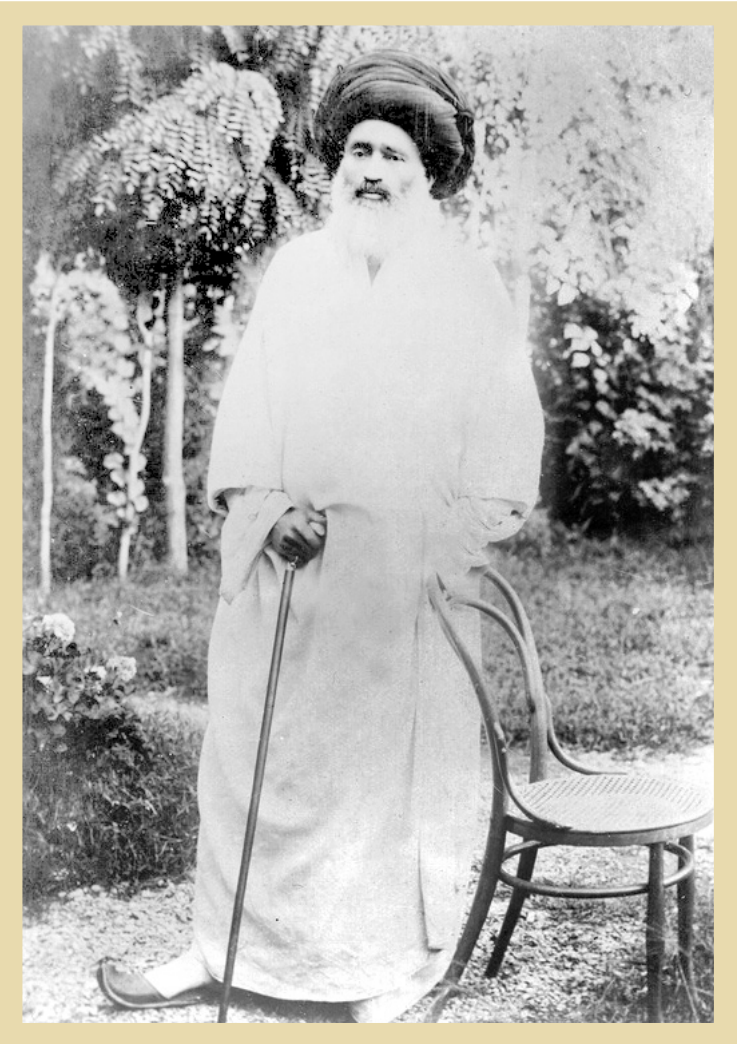
۱۰۷ سال پیش در ۲۵تیرماه ۱۲۸۹، «سپهدار اعظم» با‌الآخره در مقابل مخالفان خود تاپ نیارود و کابینه وی سقوط کرد. سردار اسعد و دموکرات‌ها توانستند عضدالملک را متقاعد نمایند تا فرمان رئیس‌الوزاری را به‌نام مستوفی ممالک نماید، چنانکه یحیی دولت‌آبادی در این‌باره نوشته است: «اسباب فرام می‌آورد آسردار اسعد» که عضدالملک نایب‌السلطنه با بی‌میلی که دارد مستوفی‌الممالک را که متمایل به انقلابیون است رئیس‌الوزرا کند. سردار اسعد کابینه به میل خود تشکیل می‌دهد بی‌آنکه به‌ظاهر قبول وزارت کند و میرزا احمدخان قوام‌السلطنه را که در ایام وزارت جنگش معاون وی بوده و متمایل به انقلابیون است وزیر جنگ می‌کند و در واقع او خود وزیر جنگ است بلکه خود رئیس‌الوزرا است.»^(۱)

اما خبری که همه‌چیز را تحت تأثیر قرار داد، تغییر رئیس‌الوزرا و کابینه نبود بلکه تهران با نشر این خبر بهت‌زده شد که «آقا سیدعبدالله بهبهانی» کشته شد، چنانکه ملکزاده می‌گوید: شب شنبه ۲۴تیر، چهار نفر مجاهد مسلح از تاریکی شب استفاده کرده، چون دردان به‌ خانه بهبهانی رفتند و آن فرستاده او را با چند گلوله به قتل می‌رسانند و گرفتار نمی‌شوند.»^(۲)

یحیی دولت‌آبادی نیز در این باره آورده است: «در بین سقوط کابینه سپهدار و تشکیل کابینه مستوفی‌الممالک کسانی که به مظفرتب ۱۰ سیدعبدالله در تکفیر تقی‌زاده رضایت نداشتند، تصور می‌کردند وجود او برای پیشرفت مقاصد ملی مضر است یا از روی اغراض شخصی هرچه باشد در اول شبی چند نفر مسلح به خانه آقا سیدعبدالله فرستاده او را با چند گلوله به قتل می‌رسانند و گرفتار نمی‌شوند.»^(۳)

■ **روایت از سیداحمد تفرشی حسینی** از **ترور بزرگ**

گرچه وقتی دولت‌آبادی اشاره می‌کند «کسانی» که وجه مشخصه آنان نداشتن رضایت از تکفیر تقی‌زاده است بهبهانی را به قتل می‌رسانند، روشن می‌شود که این گروه چه کسانی هستند. لیکن با کلی گویی اضافه می‌کند «در اول شبی چند نفر» و مقصود خود را از ماهیت این چند نفر بیان نمی‌دارد اما از نوشته



آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی از پیشوایان مشروطیت ایران

بازخوانی قطعه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران

به مناسبت سالروز ترور آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی

تقی‌زاده گفت شقی‌زاده کشت!

سیداحمد تفرشی حسینی که به صورت روزنامه نگاشته شده ونزدیک‌ترین منبع به زمان وقوع حادثه است، مشخص می‌شود که از همان لحظات ابتدایی حادثه همگان باور داشتند که قاتلان از مجاهدین بوده‌اند. او در ذیل عنوان «واقعه بزرگ» می‌نویسد: «شب شنبه ۹ رجب ۱۳۲۸، یک ساعت‌ونیم از شب گذشته سه، چهار نفر مجاهد به‌خانه آقا سیدعبدالله مجتهد بهبهانی رفته در حالی که آقا در پشت‌مان نشسته بود و سه چهار نفر هم از طلاب خدمتشان بوده‌اند، مجاهدین بی‌دین ورود می‌کنند و آقای بیچاره را هذف گلوله و موزر می‌نمایند. تقریباً ۱۰–۱۲ تیر به آقا می‌زنند و آقا را می‌کشند و از خانه بیرون آمده، بدون آنکه کسی جلوگیری بکند و گرفتار شوند.»^(۱)

کسروی نیز در شرح خود از این واقعه به عاملیت مجاهدین اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در این گرم‌گرم شب بیست و چهارم تیرماه(نهم رجب) چهار تن مجاهد به خانه سیدعبدالله ریخته و در برابر چشم کسانش او را کشتند.»^(۲)

■ **روایت شریف کاشانی از ترور بزرگ**

شریف کاشانی به محض وصول خبر به خانه بهبهانی می‌رود و به‌شرح آنچه دیده می‌پردازد: «با کمال سسری نیز در شرح خود از این واقعه به عاملیت مجاهدین اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در این گرم‌گرم شب بیست و چهارم تیرماه(نهم رجب) چهار تن مجاهد به خانه سیدعبدالله ریخته و در برابر چشم کسانش او را کشتند.»^(۳)

■ **روایت حسینی تقی‌زاده در دوران جوانی**



چه در دست و چه غلط از همان روزهای ابتدایی این حادثه، افکار عمومی، دموکرات‌ها و در رأس آنان تقی‌زاده را مسئول این ترور می‌دانستند. در همان روزها شعری نیز بر سر زبان‌ها افتاد که چنین مضمونی داشت: **تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت هر آن کس که اسلام را بود پشت**

در پشت‌بام و دو نفر در حیاط کوچک بیرونی و دو نفر در حیاط بزرگ بیرونی که اگر به‌جهت آن دو نفر پشت‌بام گرفتاری پیش آید، اینها کمک حال آنها باشند. بعد از انجام خیال و مقصد خود، رجب و دو نفر دیگر رو به قراول‌خانه که درشکه در آنجا بود رفته، در درشکه نشسته و رفته‌اند. و سه نفر رو به بازارچه رفته، بعد از ساعتی هم همان سه نفر مراجعت کرده در خانه آقا در جزء مردم تماشا می‌کرده، افسوس می‌خورندند، اظهار تألم می‌کرده‌اند. در ضمن کلام، محرکین آنها را هم گفتند که کی‌ها بوده است. تکلیف من بنده نیست بنگارده؛ چون ثمر ندار، غیر از دشمنی آنها.»^(۴)

■ **روایت‌ها از عاملان ترور بزرگ**

احمد کسروی نیز در شرح واقعه به‌نام رجب قفقازی اشاره می‌کند و یک قدم جلوتر رفته وی را از عوامل حیدرعمواغلی دانسته و این دومی را در آن زمان بازچپه دست تقی‌زاده می‌داند: «اگرچه کشندگان نام به‌نام شناخته نشدند (چنانکه سپس دانسته شد یکی از ایشان رجب نام سربایی بود که از قفقاز آمده به عمواغلی پیوست و به دستور او به آن کار برخاست و این بود پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایستاده دوباره به تبریز بازگشت) ولی بی‌گمان از دسته حیدر عمواغلی بودند و این خونریزی را به دستور تقی‌زاده کردند. حیدر عمواغلی که ما آن همه سنناتیش‌های بیخا از کار دانی و دلیری او کرده‌ایم، این زمان در تهران افزاز دست تقی‌زاده گردیدیده به این کار‌های ناشایست برمی‌خاست.»^(۵)

چه در دست و چه غلط از همان روزهای ابتدایی این حادثه، افکار عمومی، دموکرات‌ها و در رأس آنان تقی‌زاده را مسئول این ترور می‌دانستند. در همان روزها شعری نیز بر سر زبان‌ها افتاد که چنین مضمونی داشت:

تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت

هر آن کس که اسلام را بود پشت علاوه بر این، در یکی از شب‌نامه‌های صادره همان روزها نیز، به دخالت تقی‌زاده اشاره می‌شود:

«... دست بعضی ملاماها را باید از کار کوتاه کرد، ولی نه آقا سیدعبدالله. از این حرکت وحشیانه مجلس مقدس ششورا حقیر، تقی‌زاده و سردار اسعد را بدنام کردند. چنانکه تمام نحوست و وبال این عمل شنيع، در قلوب مردم شامل حال این دو نفر است.»^(۶)

ملک‌زاده به‌نام چند نفر دیگر از عاملان ترور اشاره و ضمن تأکید بر عضویت آنان در دسته حیدر عمواغلی، موضوع دست داشتن سران حزب دموکرات مخصوصاً تقی‌زاده را در این

عمل تکذیب می‌کند. عبدالحسین نوابی در این‌باره می‌نویسد: «قبل از هر چیز مخالفت حزب دموکرات با او علت اصلی این قتل شناخته شد و میان افراد دموکرات هم کسی که بیشتر از همه مورد سوءظن قرار گرفت حیدرخان عمواغلی بود.»^(۷) نوابی در جای دیگری آورده است: «شکی نیست که دموکرات‌ها در توطئه قتل بهبهانی دست داشته‌اند، اما سندی هم حال بر شرکت مستقیم حیدر عمواغلی در دست نیست، هرچند که بعد از قتل مورد حمله قرار گرفت و مدتی دستگیر شد، ولی در بازجویی از او اطلاعاتی به‌دست نیامد، بنابراین آنچه می‌توان به فرض صاف گفط اینکه آن مرحوم به دست چند نفر از مجاهدین قفقازی کشته شد.»^(۸)

■ **روایت «حسین لله» از ترور آیت‌الله**

در ایسن میان، حسین لله خود به دخالت مستقیم‌جه در قتل بهبهانی اعتراف نموده و

شرح واقعه را چنین بیان کرده است: «من دو سه تن از دوستانم مأمور به درک واصل کردن واقعه را سؤال کردم، که از چه قرار این واقعه ناگوار جاری شده. فرمودند که: بر حسب معمول همه شب آقا در پشت با روی تشک خود نشسته بودند. جناب حاجی شیخ مهدی واعظ بسا من یک‌طرف نشسته بودیم. آقا سیدحسین عمه‌زاده با جناب آقا سیدمهدی کاشانی یک طرف نشسته. دو نفر هم مقابل آقا نشسته بودند. در ساعت دو از شب شدیم. هوا تاریک تاریک بود و پرده در کوچه پر

نمی‌زد. در خانه سید چهار طاق باز بود و ما دو تن بدون هیچ مانع و ردایی در نهایت آسانی و سهولت قدم در حیاط بیرونی سید نهادیم. حیاط از کوچه تاریک بود. فقط چراغ نفتی در فانوس ملصق بر دیوار سوسو می‌زد و روشنائی ضعیفی از در ابدار خانه سید به چشم می‌خورد که به محض ورود در آن حیاط، موزرها را از جیب بیرون کشیدیم و با نوک پنجه پا، موزر به دست وارد ابدارخانه سید شدیم. سه تن از نوکران او سرگرم جاق کردن قلیان و آماده کردن چای بودند، چون آقا میهمان داشتند. ما با موزرهای خود آن سه نوکر سید عبدالله را تهدید کردیم و هر سه را در یکی از زیرزمین‌های همان حیاط زندانی نمودیم و در آن زیرزمین را از بیرون چفت کردیم؛ سپس همچنان موزر به دست، آهسته‌آهسته از پلکان بالاخانه سید عبدالله بالا رفتیم و من نخست، قدم در آستانه در اتاق سید نهادم. سید را دیدم که در میان تنی چند از بازاری‌های ریش خنایی و هم‌مسلمان خودش – سید و آخوند – مشغول به صحبت است و بر صدر اتاق نشسته و بر یک پشتی لم داده، سینه او برهنه است. بدون فوت وقت من سینه او را نشان کردم. یک تیر بر سر او و دو تیر دیگر، به سینه او شلیک نمودم. بوی دود و باروت و فوران خون از سینه آن سید به من وجد و نشاط داد. بعد از من آن دوستم دو تیر دیگر بر سر سید پا بر صورت او یا بر سینه او شلیک کرد. آن خوف ما همه آن هفت هشت تن میهمانان سید عبدالله دمر بر زمین افتادند و تکان نخوردند

۹جوان

و ما در کمال خونسردی پس از پایان بخشیدن کار، به همان گونه که از آن پلکان بالا آمده بودیم، آهسته آهسته پایین رفتیم و بی‌آنکه در آن زیرزمین را بگشاییم. از در خانه سیدخارج شدیم. و دوان دوان خود را به اسب‌ها رسانده، سوار شده، تازان از آن مکان دور شدیم.»^(۹)

حسین‌لله را می‌شناسیم و از او و اعمالش اطلاعاتی در دست داریم. آشتیانی‌زاده در مقدمه داستان ترور بهبهانی توسط حسین لله می‌نویسد: «حسین لله بر پلکان سرسرای منزل ما نشسته بود. به‌یاد دارم که پندرم او را دید و خطاب به خاله من گفـت: «این مرتیکه لامذهب پدر سوخته اینجا چه کار می‌کند؟»^(۱۰)

■ **بازتاب‌های ترور بزرگ**

فردای قتل بهبهانی، شهر یکبار چه عزادار و بازارها بسته شد. در روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران آمده است: «روز شنبه بازار بسته و مجلس را هم تعطیل نمودند و کسبه، قاتلان را می‌خواهند. بعد از چهار پنج روز در مدرسه مروی و مسجد شاه کسبه و غیره ختم می‌گذارند و قاتل هم پیدا نشده.»^(۱۱) کسروی نیز در تاریخ بیداری ایرانیان آورده است: «فردای آن روز، تهرانیان بازارها را بستند و خروش بزرگی برخاست.»^(۱۲)

ملک‌زاده در شرح ناآرامی مردم پس از انتشار خبر قتل بهبهانی می‌نویسد: «هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که خبر شهادت مرحوم بهبهانی در شهر منتشر شد و هیجانی بی‌نظیر در میان تمام طبقات ایجاد کرد. مردم دست از کار کشیده، بازارها و دکان‌ها را بسته، چون سیل خروشان

به‌طرف خانه بهبهانی روانه شدند. چون خانه آن مرحوم گنجایش جمعیت نداشت، لذا علما و طلاب و سران مشروطه‌خواهان و رؤسای اصناف و تجار در مدرسه مروی اجتماع کردند. میرزا سیدمحمد بهبهانی فرزند ارشد آن شهید، با حالی که قلم از شرح آن عاجز است به‌باخاست و در میان هزارها نفر که تمام صحن و ایوان‌ها و پشت‌بام‌ها را پوشانیده بود، آغاز سخن کرد.

هنوز میرزا سیدمحمد لب به‌سخن ننگشوده بود که صدای ناله و فریاد جماعت بلند شد و سیل اشک از دیدگان جاری گشت. فرزند شهید سعید که در آن لحظه یک قیافه روحانی پیدا کرده بود، چنین گفت: در مقابل آنچه خداوند مقدر فرموده باید تسلیم بود. رضا به رضالله و تسلیماله امره. مرحوم بهبهانی در راه خدمت به خلق خدا آخرین مرحله را پیموده و به‌درجه رفیع شهادت نایل شد. من از شما تقاضا دارم منتات و خونسردی را پیشه خود قرار بدهید و از انقلاب

عزادار و بازارها بسته شد. در روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران آمده است: «روز شنبه بازار بسته و مجلس را هم تعطیل نمودند

و کسبه، قاتلان را می‌خواهند. بعد از چهار پنج روز در مدرسه مروی و مسجد شاه کسبه و غیره ختم می‌گذارند و قاتل هم پیدا نشده.»^(۱۱) کسروی نیز در تاریخ بیداری ایرانیان آورده است: «فردای آن روز، تهرانیان بازارها را بستند و خروش بزرگی برخاست.»^(۱۲)

و کشمکش خودداری کنید و از انتقام‌جویی بپرهیزید و پی کسب و کار خود بروید و مجازات قاتلان را به خداوند واگذار کنید.»^(۱۳)

■ **اکنش مردم به ترور بزرگ**

ظاهرآ مردم در کنار تأسف از ایسن حادثه، خشمگین نیز هستند و در این حالت امکان وقوع وقایع خشونت‌بار محتمل می‌باشد، به‌طوری که مک‌کزاده در این‌باره می‌نویسد: «ظن قوی این است، بلکه یقین به‌نظر می‌رسد که در آن روز تاریخی اگر ایمان به حق، بزرگی روح و گذشت مافوق بشری و خونسردی و برداری میرزا سیدمحمد بهبهانی نبود، انقلاب خونینی در تهران به‌وجود می‌آمد و کار به خونریزی می‌کشید و کسانی که برای انتقام از مخالفان خود در کمین بودند به دستگیری جماعت متأثر و غضبناک دست به اقداماتی می‌زدند که عاقبت آن را کسی نمی‌توانست پیش‌بینی کند. با وجود این، دو روز بازارها بسته بود و مردم دست از کسب و کار کشیده، در مساجد و تکایا به سوگواری پرداختند و مجالس متعدد ترتیم برپا کردند و برای اشدات آن روحانی عظیم‌الشان و پیشوای مشروطیت تعزیه‌داری نمودند.»^(۱۴)

دولت‌آبادی شرایط مردم در آن روزها را به‌گونه‌ای دیگر مطرح می‌نماید: «کشته شدن آقا سیدعبدالله هیجان شدیدی در عوام تولد می‌کند و بسا اینکه عامه به او وثوقی نداشتند، عنوان کشته شدن او موجب هیجان می‌گردد. این است که مردم در مدرسه خان مروی تهران جمع شده بر ضد انقلابیون فریاد می‌کنند، ارتجاعیون هم البته در این مقام کار می‌کنند، تحریکات خارجی هم در کار است.»^(۱۵)

■ **پی‌نوشت‌ها در سربو بس تاریخ موجود است**